

ریشه‌های ناامنی در فلسفه سیاسی مدرن؛ بازسازی انتقادی انسان‌شناسی فلسفی توماس هابز

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۵/۰۵

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۲/۲۰

سیدرضا شاکری*

چکیده

این مقاله با پرسش از امنیت در فلسفه سیاسی هابز به این مهم می‌پردازد که چرا قدرت و امنیت در دولت مدرن با هم پیوند داشته و از نقش فضیلت‌مندانه انسان در تأمین و گسترش امنیت در جامعه غفلت شده است. به بیان دیگر ناامنی در دوران معاصر و به‌خصوص در پی شکل‌گیری تجربه‌های جهانی از لویاتان به مثابه تنها ساختار مشروع و مؤثر قدرت در جوامع و مناسبات بین‌المللی، بیش از آن که ناشی از منازعات قدرت در میان دولت‌ها باشد، ریشه در نوع انسان‌شناسی هابز دارد که خود مبانی نظری و تأسیسی دولت مدرن محسوب می‌گردد. این پژوهش با بهره‌مندی از نظریه بازسازی انتقادی که بر محور منطق درونی انسان‌شناسی هابز پیش می‌رود، می‌کوشد منابع ناامن‌کننده و مولد ناامنی را در نوع دیدگاه هابز از انسان معرفی و شناسایی کند. نتیجه این پژوهش نشان می‌دهد که انسان‌شناسی هابز به عنوان پایه نظری ساختار دولت مدرن امروزی، انسان را موجودی ذاتاً خطرناک، نگران، خودخواه و در عین حال مشروع و موجه در رسیدن به همه خواسته‌هایش می‌داند. این نوع انسان‌شناسی منبع اصلی تولید ناامنی محسوب شده که پیامدها و آثارش در لویاتان بروز می‌کند.

واژگان کلیدی: هابز، وضع طبیعی، وضع مدنی، ناامنی، انسان‌شناسی، بازسازی انتقادی.

Sr.shakeri@gmail.com

* عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات اجتماعی جهاد دانشگاهی

فصلنامه مطالعات راهبردی ● سال بیست‌وپنجم ● شماره اول ● بهار ۱۴۰۱ ● شماره مسلسل ۹۵

مقدمه

بی‌توجهی مطالعات راهبردی و پژوهش‌های امنیت ملی به مباحث فلسفه سیاسی سبب می‌گردد که شناخت از امنیت و امنیت ملی محصور و محدود به مقوله تهدید- فرصت شده و عوامل و زمینه‌های هرگونه ناامنی و ترس به طور مطلق بیرون از انسان و صرفاً در محیط‌های سخت، مادی و استراتژیک جستجو گردد. در این پارادایم مسلط مسائلی که در دایره مطالعات راهبردی مورد تحقیق قرار می‌گیرد، در نهایت به این می‌انجامد که سازمان قدرت و دستگاه دولت مدرن، مرجع اصلی تأمین و پایدارسازی امنیت است و بی‌توجه به سرچشمه و منابع اصلی ناامنی و مولد تهدید ناشی از آن، فقط به نقش ساختارها و مؤلفه‌های قدرت بسنده گردد. این دایره بسته عملاً ما را از شناخت مبانی و سرچشمه اصلی تولید ناامنی در ساحت اندیشه و فلسفه سیاسی بازمی‌دارد.

پژوهشگران حوزه فلسفه و نظریه سیاسی به این نارسایی توجه داشته و در مطالعات خویش با مراجعه به متون اصلی و مؤثر فلسفه سیاسی در دوران جدید، می‌کوشند منابع بروز ناامنی و امنیتی شدن فزاینده عرصه سیاست و ارزشمندی تصاعدی قدرت را با نگاه انتقادی واگشوده و شناخت ما را از ریشه‌ها و بنیادهای مسائل سیاست معاصر بهبود بخشند. پژوهشگران و صاحب‌نظران با تأکید بر نقش انسان و سهم او در ایجاد و گسترش آرامش و امنیت در جامعه می‌کوشند فضاهایی تازه برای کنشگری انسان‌ها در سیاست باز کرده و بدین ترتیب بار تأمین امنیت را از دوش دولت‌ها کاسته و با ایفای نقش فردی و مردم در جامعه به تأمین امنیت پایدار کمک نمایند. با این دیدگاه پرسش‌هایی در خصوص امنیت مطرح می‌گردد که پاسخ بدان‌ها از عهده تحلیل‌ها و رویکردهای قدرت/ساختارمحور خارج است: چرا در جهان سیاست مدرن و معاصر، امنیت به جای فضیلت نشسته و گفتگو و انس و تعامل میان انسان‌ها و جوامع دشوار شده و محتاج تمهیدات و برنامه‌های پیچیده و در عین حال همراه با نتایج و بازدهی اندک است؟ چرا در مدرنیته از فرهنگ، سنت، طبیعت و دین برای امنیت و آرامش و همزیستی در جامعه الهام و کمک گرفته نمی‌شود؟ امروزه بزرگترین هزینه‌ها و منابع کشورهای جهان به

سیستم‌ها و ابزارهای تأمین امنیت در برابر تهدیدها اختصاص می‌یابد و امنیت ملی برای نظام‌های سیاسی مقدم بر هر امر دیگری است. آیا این بحران معلول اراده سیاستمداران یا مؤسسات و شرکت‌های ساخت و تولید جنگ‌افزار یا روابط قدرت در نظام سرمایه‌داری است؟ این مقاله بدون انکار نقش عوامل متعدد دخیل و معین در امنیتی‌شدن جهان معاصر می‌کوشد از کنکاش در سطح موضوع به تأمل و ژرف‌بینی پرداخته و ریشه‌های ناامنی جهان معاصر را در فلسفه سیاسی جدید غرب با تأکید بر نوع انسان‌شناسی توماس هابز به عنوان بنیانگذار دولت مدرن جستجو و تبیین کند.

مدرنیته به مثابه جهان جدیدی از معنا و زندگی در اروپا پدید آمد و در طی چند سده عالم‌گیر شد و همه جوامع تجربه‌هایی را از آن اندوختند. در تمامی این تجربه‌ها وجود دولت به عنوان مرجع اصلی و تعیین‌کننده شئون و مناسبات زندگی بشر به رسمیت شناخته شده و به‌رغم همه تغییرات و مخالفت‌های نظری و عملی دولت هنوز هم کانون بحث و مناقشات است. بنیانگذار دولت مدرن توماس هابز فیلسوف انگلیسی است که با طرح و تبیین لویاتان امنیت را به گرانیکاه زندگی سیاسی جدید تبدیل کرد. در مطالعات، نظریه‌ها و پژوهش‌های مربوط به مدرنیته دو رویکرد کلان و اصلی وجود دارد؛ رویکرد گسست و رویکرد پیوست. این دسته‌بندی در سنت اندیشه سیاسی مدرن از آغاز تا کنون رواج داشته و متفکران و نظریه پردازان آرای خود را در درون آن طرح و تبیین کرده‌اند.

انسان‌شناسی در قلب هر دستگاه فلسفه سیاسی واقع است و از این روی که سیاست به وجوه زندگی انسان در شهر می‌پردازد، مباحث خاصی مانند اخلاق، آزادی، اطاعت، حقوق، عدالت و... از مجموعه مسائل انسان‌شناسی در این دستگاه فکری برجسته و مورد توجه قرار می‌گیرد. هابز نخستین فیلسوف سیاسی مدرن از متفکران مؤسسی است که با ارائه نظریه لویاتان در کتابی با همین نام، با گذشت زمان و گسترش مدرنیته به مرجعی معتبر و با اهمیت در خصوص دولت و موضوع اصلی آن امنیت تبدیل گردید. با گذشت چند سده از لویاتان هابز، اکنون جهان از همیشه ناامن‌تر و دست‌کم احساس ناامنی انسان در جوامع جدید در نسبت با جهان پیشامدرن بیشتر است. این مقاله می‌کوشد ریشه‌های تداوم ناامنی یا دست‌کم وجود احساس فراگیر ناامنی کنونی را به‌رغم دیدگاه‌های ساختاری قدرت‌محور که بر سازمان

سیاسی و قدرت آن تأکید دارند، در انسان‌شناسی هابز برجسته و آن را تبیین کند. در حقیقت نوع انسانی که هابز در فلسفه سیاسی خویش تعریف و تدوین نمود و بر اساس آن سازمان دولت مدرن وضع و ایجاد گردید، مولد ناامنی شد. به بیان دیگر یکی از سرچشمه‌های ناامنی در جهان مدرن محتوا و مفردات انسان‌شناسی هابز و رویکرد امنیتی این متفکر به انسان است. انسان‌شناسی هابز با ارائه شناخت و تبیین مادی و متصلب از انسان به مثابه گرگ درنده و چاره‌جویی برای دگردیسی از این وضع طبیعی به وضع مدنی و ایجاد لویاتان (دولت مدرن) در عمل کارکردهای فضیلت‌مندانه از انسان را که در شهر و زندگی سیاسی تحقق می‌یافت، کنار زد و بدین ترتیب قدرت را به مثابه سازه مرجع و تأمین‌کننده امنیت در اختیار دولت قرار داد. با این توضیح فرضیه مقاله حاضر این است که ریشه‌های ناامنی در دولت مدرن نه در مناسبات قدرت و روابط بین‌الملل که در نوع انسان‌شناسی هابز به عنوان پشتیبان و مبانی لویاتان قرار دارد.

در این مقاله نخست به تبیین مختصر گسست قدیم از جدید پرداخته می‌شود تا در پرتو آن رویکرد مقاله در انسان‌شناسی هابز و مسائل آن مشخص گردد. سپس به مرور پیشینه موضوع از حیث موضوعی و روش‌شناختی پرداخته می‌شود تا ضمن اشاره به کاستی‌های موارد بررسی شده، نوآوری و تمایز مقاله از آنها نشان داده شود. در بخش بعد نظریه بازسازی انتقادی به مثابه چارچوب نظری معرفی می‌گردد و امکان‌های آن برجسته می‌شود. در پایان نیز مبحث اصلی مقاله که انسان‌شناسی هابز است، تحلیل و تبیین خواهد شد.

الف. تجدد؛ گسست فلسفی از اندیشه کلاسیک و سنت

در متون فلسفه غرب از جهان یونان باستان به مثابه اندیشه کلاسیک و از دوره قرون وسطی با نام سنت یاد می‌گردد. در کلیت منظومه اندیشه سیاسی که در محافل علمی و دانشگاهی مورد مطالعه و بررسی قرار دارد، دو رویکرد کلی و اصل دیده می‌شود؛ رویکرد پیوست و رویکرد گسست. در رویکرد پیوست فرض این است که اندیشه سیاسی مدرن تنها شکل تازه‌ای از نظام نظری زندگی سیاسی و روابط قدرت است و مبانی اندیشه سیاسی مدرن در تفکر باستان و

قرون وسطی ریشه دارد. کاپلستون، گیلسی، ژیلسون، برخی مورخان تاریخ علم مانند دمپی یر و دیگران معتقدند که از جنبه‌هایی مانند انباشت علمی، ریشه‌های الهیاتی، مشترکات مفهومی و موضوعات و مسائل زمینه‌ای میان اندیشه مدرن و قدیم (یونان باستان و قرون وسطی) پیوستگی و تداوم برقرار است و این مسائل و موضوعات اند که به تناسب زمانه فرق می‌کنند.

در رویکرد گسست، فرض اصلی بر این است که مدرنیته پیدایش و زایش انسان و تاریخ جدیدی است که مناسبات خاص و مختصات معین و موضوعات ویژه خود را دارد و همه مسائل و موضوعات مترتب بر آن نیز به کلی از قدیم گسسته و متفاوت است. از مهمترین گسست‌گرایان در فلسفه سیاسی غرب می‌توان به برت و اشتراوس و در ایران به داوری اردکانی اشاره داشت. فلسفه جدید غرب آستانه‌نگاهی تازه به انسان، خدا و جهان هستی و طبیعت را باز کرد که هرچه به جلوتر پیش رفت، گسست و فاصله آن با دو جهان کلاسیک و سنت نیز بیشتر شد. این گسست به معنای بی‌ارتباطی آنها نیست. طبیعی است که مباحث مختلف اندیشه فلسفی به همدیگر در شکوفایی، نوآوری و نقد و اصلاح مدد می‌رسانند و این در تاریخ اندیشه‌ها در شرق و غرب دیده می‌شود. منظور از گسست فلسفی میان قدیم و جدید در تاریخ تفکر مغرب‌زمین دگرگونی بنیادین در ارزش‌ها، آرمان‌ها و غایات زندگی فردی و جمعی انسان و در مجموع نگاهی تازه و ذاتاً متفاوت به بسیاری از ابعاد و موضوعات و مرجعیت‌یافتن مفاهیم قدیم در رویکردهای تازه و مدرن است که بر مبنای این تغییرات، نظامات سیاسی و اجتماعی تازه نیز تأسیس می‌گردد. در دوران تجدد نیز سازه دولت مدرن بر مبنای آموزه‌های فلسفی نیوتن، بیکن، دکارت، لایبنیتس و دیگران طراحی و شکل نهایی آن در نظریه سیاسی هابز با نام لویاتان ظهور نمود. بنابراین باید نظری به تأثیر گسست فکری در فلسفه غرب بیاندازیم تا زمینه درک اندیشه سیاسی هابز فراهم شود.

در اندیشه سیاسی قدیم غرب (شامل یونان و قرون وسطی)، مباحث اصلی این سنت را فضیلت، عدالت، سعادت و اخلاق رقم می‌زنند. همواره گفتگو و بحث و کنکاش پیرامون این مسائل، مباحث عمده و پرشمار را شکل داده‌اند. اگر هم گاه از آرامش، ثبات، صلح و زندگی مسالمت‌آمیز سخن رفته است، از منظر انسجام درونی مدینه فاضله و زندگی سیاسی بوده است. به این صورت که متفکران سیاسی دوره‌های باستان و قرون میانه همواره نگران بوده‌اند

که حیات سیاسی و اساس مدینه تهدید شود و از ناحیه آسیب‌ها و خطرات و عوارض احتمالی به خطر افتد. اتفاقاً در این گونه اندیشه سیاسی همواره بایستی نسبت به خطرات و آسیب‌ها هشیاری بیشتری داشت، چون نقش عامل انسانی دخالت مؤثری دارد. متفکر سیاسی چون به فضیلت می‌اندیشد و تضمین فضایل مدینه، نیازمند مراقبت و هشیاری است، پیوسته به خطرات و تهدیدها توجه دارد. از این منظر است که تهدید و عارضه برای فیلسوف سیاسی مصداق ناامنی به شمار می‌رفت؛ وی آسیب‌ها را از جنس ایجابی و وجودی نمی‌دید، بلکه آنها را نارسایی‌های حاصل از عمل سیاسی می‌دانست. این نوع تحلیل و پردازش را نمی‌توان «امنیت‌محور» نامید. اینجا انسجام مدینه یا به تعبیر مشخص‌تر عدالت، فضیلت و اخلاق محوریت دارد نه امنیت. به بیان دیگر به جای امنیت، که امری ایجابی است، ناامنی که امری عارضی و برای مناسبات مدینه زیان‌بار است، مورد توجه فیلسوف سیاسی قرار می‌گیرد. برای همین است که در این گونه مسائل فیلسوف و یا دولتمرد به دنبال راه‌حل‌ها و پیشنهادهایی برای رفع عوامل ناامنی یا موانع فضایل و عدالت است، تا در اندیشه ایجاد تمهیدات و ترتیباتی برای تاسیس و تحکیم امنیت. ما در متون فلسفه سیاسی کلاسیک و اندیشه سیاسی قرون میانه فراوان به خطرها و آسیب‌ها یا نارسایی‌هایی برمی‌خوریم (برهم‌خوردن تعادل، پرخوری، فساد و تباهی، تنبلی و سستی، جهل و خودرأیی، آزمندی) که موانع و خطرهای جدی بر سر راه مدینه فاضله یا تهدیدهایی برای انسجام زندگی سیاسی به شمار می‌روند.

در اندیشه سیاسی مدرن یک جابه‌جایی اساسی صورت می‌گیرد. فضیلت، اخلاق، سعادت و عدالت به مباحث عارضی و حاشیه‌ای تبدیل می‌شوند چون شناخت و تعریف دیگری از انسان، جهان و فلسفه زندگی آدمی ملاک و مدار قرار گرفته است، ارزش‌های زندگی سیاسی تغییر کرده و ساختارها به جای انسان نشسته‌اند. امنیت که به معنای برخورداری، صیانت ذات و محافظت از داشته‌ها و ثروت‌های مختلف آدمی است، اصالت و محوریت پیدا می‌کند. انسان به دلیل غریزه خودپرستی که یک ارزش است، در زندگی جمعی، تبدیل به منبع ناامنی می‌شود. او فی‌نفسه مولد ناامنی، خشونت، جنگ و ستیز است زیرا خواهش‌هایی دارد که برآورده شدن آنها حق طبیعی و بشری اوست. به بیان دیگر وقتی هر فرد صاحب حق به تأمین و تحکیم حقوق خود می‌پردازد، در عمل با فرد و افراد دیگر برخورد می‌کند که به طور مساوی آن حقوق را دارند. فرایند

برخورد حق‌های آدمیان در عرصه جمعی مرگ خشونت بار هابزی را رقم می‌زند. بنابراین امنیت اصالت و محوریت پیدا می‌کند و دولت هابزی مأموریت دارد این فرایند را مهار و مدیریت کند. وقتی در انسان‌شناسی فلسفه جدید غرب ویژگی‌های خودخواهی، لذت و تمتع، بهره و انتفاع، قدرت و مالکیت و در مجموع صیانت ذات فردی (نه ذات کلی انسانی) ارزش می‌یابند، به‌رغم فلسفه سیاسی کلاسیک دیگر امید بستن به انسان برای مهار خواهش‌ها و خواسته‌ها، غیرمنطقی و غیرطبیعی می‌نماید و در نتیجه نمی‌توان با موعظه اخلاقی و تمهید مقرراتی که آدمی را به دست کشیدن از حقوق حقه خود و مهار خواهش‌ها و لذات دستور دهد، سامان سیاسی را تضمین کرد. بنابراین فیلسوف‌شاه و دین که بر عاملیت و نقش انسان در مدینه تأکید دارند، جایگاه مؤثری نداشته و به جایشان استراتژیست‌ها و سازه‌های جدید امنیتی می‌نشینند که عمدتاً به بیرون از انسان نظر دارند. فلسفه سیاسی جدید با این انسان‌شناسی به تولید و تأسیس مقوله «نظریه‌ی سیاسی» رسید که علاوه بر اینکه یک قدرت ذهنی و عقلی است، یک تکنیک و فناوری حاصل از دانش و استراتژی است. در واقع نظریه سیاسی مدرن لازمه ادامه کار تفکر مدرن در قلمرو سیاست است. تأسیس دولت مدرن، سازمان حکومت، پیدایش یوتوپیا، ایدئولوژی، فناوری و تکنولوژی و مهندسی فرهنگ هم شعبه‌هایی از همان سازکارهاست که برای تأمین امنیت ابداع شده‌اند. بنابراین مشاهده می‌کنیم که چگونه با محورشدن امنیت، همه مباحث اعم از ساختارهای نظم جدید سیاسی، راهبردها و سیاستگذاری‌ها روابط بین‌الملل، توسعه، استعمار، امپریالیسم، قدرت و ثروت و... همگی در جهت تأمین امنیت و رفاه انسانی است که سرشار از لذت‌ها و خواهش‌هاست که نه تنها نباید محدود و مهار شوند، بلکه باید در چارچوب قوانین و مقررات هرچه بیشتر تأمین و برآورده شوند.

ب. مرور پیشینه

پژوهش‌های زیادی با این روش در جوانب متعدد نظریه یا فلسفه سیاسی به شکل برنامه تحقیقاتی نظام‌مند انجام نشده است، اما در باب موضوعات اندیشه سیاسی در نزد این یا آن اندیشمند یا فیلسوف سیاسی می‌توان نمونه‌های مرتبط مناسبی را هدف‌گیری و اشاره داشت که در ادامه بدان پرداخته می‌شود.

کالین برد^۱ در «افسانه فردگرایی لیبرال» می‌کوشد با روش بازسازی انتقادی، مفاهیم مسلط و دارای هژمونی فردگرایی را در نظریه سیاسی لیبرالیسم به چالش بکشد. او به محکومیت ارزش‌های اتمیستی، خودخواهانه و آنومیک لیبرالیسم نمی‌پردازد و این نظریه را رد و نفی نمی‌کند، بلکه پیش‌فرض‌هایی را به چالش می‌کشد که همه ارزش‌های لیبرالی را به فرد منحصر می‌کنند و بدین ترتیب از موجودیت جمعی آنها اعتبارزدایی می‌گردد. (برد، ۱۹۹۹: ۳) این هدف کتاب از طریق آشکارساختن نوعی از تعهدات ناگفته و نهان به رجحان فرد بر جمع، به نقد فردگرایی می‌پردازد. این تعهدات ناگفته، فرد لیبرال را در نظریه‌های لیبرالیسم به یک اسطوره تبدیل کرده و امکان گفتگو و تبادل بر سر مفاهیم را منتفی کرده است. پژوهش برد می‌کوشد پیش‌فرض لیبرالیسم دال بر وجود انسجام نظری را به چالش بکشد. تشخیص و تبیین برخی تناقض‌های منطقی، عدم ارتباط و گفتگو با مفاهیم مقابل مانند مردم‌گرایی و جامعه‌گرایی، بی‌تعهدی به نقد سلطه و سرکوب ناشی از این اسطوره، فردگرایی دانسته شده است. دستاورد این پژوهش آشکارساختن برخی تناقضات درونی لیبرالیسم و بهبود نظریه سیاسی است. (برد، ۱۹۹۹: ۸-۹)

پژوهشگران در پرتو آثار و عوارض دولت مدرن و ریشه‌های هابزی آن که در نظریه قرارداد اجتماعی او جسته‌اند، به نقد و بازسازی انتقادی مفاهیم مهمی مانند وضع طبیعی، شهروندی، حاکمیت، آزادی، عدالت، وضع مدنی و دولت پرداخته‌اند. از جمله می‌توان به چنکوف و اوسوف (۲۰۲۰) اشاره داشت. به نظر این دو پژوهشگر نظریه قرارداد اجتماعی هابز که از دو منظر اهمیت فوق‌العاده در جوامع مدرن دارد، باید بازسازی انتقادی شود؛ نخست اینکه قرارداد اجتماعی در کل سنت انسان‌شناسی مدرن جایگاه مهمی دارد و دوم اینکه مبنای پروژه اجتماعی مدرن است. (چنکوف و اوسوف، ۲۰۲۰: ۷۶)

از نظر مارینوف^۲ قرارداد اجتماعی هابز عوامل انسانی را در شکل جمعی چونان «حداکثرسازان نامحدود»^۳ می‌داند که به طرز وحشتناکی و با سرعت تمام به دنبال

-
1. Colin Bird
 2. Lou Marinoff
 3. unlimited maximizers

به‌حداکثر رساندن سود خود در هر موقعیتی اعم از اجتماعی، سیاسی و اقتصادی با کمترین هزینه هستند. برای رهایی از این وضعیت پرخطر باید توافقی میان انسان‌ها ایجاد شود که بنیاد آن نه اشتراک جمعی و همکاری برای رسیدن به فضیلت‌هایی مانند سعادت و خیر بلکه رهایی از ترس و ناامنی است. این در حقیقت یک تصویر تراژیک از زندگی انسان تنها، فقیر و با عمر کوتاه است که خصلت ذاتی فرد در «وضعیت اولیه» محسوب شده و احساس ترس و خطر را به همراه دارد. به گفته هابز چنین وضعیتی است که امکان توافق افراد را برای پایان دادن به «جنگ انسان با انسان» و دستیابی به صلح مدنی ایجاد می‌کند. (چنکوف و اوسوف، ۲۰۲۰: ۷۷) راه‌هایی که هابز پیشنهاد می‌دهد، عمدتاً راهبردی و مهارتی است؛ مردمان به این نتیجه می‌رسند که توافقی را در پیش بگیرند که برای همه عواید داشته باشد. آنها به شکل دوجانبه موافقت صلح‌آمیزی را طراحی و وضع می‌کنند؛ چیزی میان شر و خیر.

آروان در مقام لویاتان پژوه در نقد کتاب «لویاتان حدپذیر»^۱ نوشته لاری مای^۲، معتقد است که لویاتان هیچ محدودیتی را در قانونگذاری بر نمی‌تابد و این معلول نوع انسان‌شناسی و قرارداد اجتماعی هابز است. منطق و ساختار انسان‌شناسی هابز امنیت‌محور است و به همین دلیل به‌رغم باور مؤلف کتاب فوق که عدالت و برابری را به مثابه محدودکننده‌های لویاتان پیش می‌کشد، نگاه هابز به عدالت و اخلاق تابع نظریه ابزاری و هنجاری اوست و به دلیل همین وجه ابزاری در ذیل امنیت قرار می‌گیرد. در حقیقت اخلاق و عدالت به نحوی ابزارهایی زبانی در خدمت عاملان انسانی (افراد) می‌شوند که هابز پیگیری سریع و کامل خواسته‌هایشان را مشروع دانسته است. (آروان، ۲۰۱۴: ۱۷۸)

ج. بازسازی انتقادی و کارکردهای آن در نقد نظریه‌های سیاسی

نظریه بازسازی انتقادی^۳ نخست در حوزه معماری و با مقاله‌ای درباره بازسازی شهر برلین در دوره پس از جنگ جهانی دوم مطرح و خیلی زود در سایر حوزه‌ها مورد استفاده قرار گرفت. بازسازی این شهر که در لبه تعرضات و درگیری‌های دوقطبی‌هایی مانند شرق-غرب، راست-

1. Limiting Leviathan: Hobbes on Law and International Affairs
2. Larry May .
3. critical reconstruction

چپ و شمال - جنوب قرار داشت، چونان نمادی از گفتگوی سنت - مدرنیته نیز تلقی شد؛ هویتی که در بازسازی انتقادی بدان توجه گردید. (استرن در: بایا، ۲۰۰۸: ۷۴) اکنون این روش در شرح و نقد اندیشه‌های سیاسی مؤثر و تاریخ‌ساز، از جنبه‌های مختلف به کار بسته می‌شود. از مهمترین متفکرانی که اندیشه‌های آنان با این روش‌شناسی نقد و بررسی شده است، می‌توان به مارکس، هگل، جان لاک، روسو، هابز، برلین، آرنه، آستین، لویناس و... اشاره نمود. بسیاری از مفاهیم برجسته در اندیشه سیاسی مدرن در دوره پس از جنگ جهانی دوم و در جریان پدیده فراگیر توسعه رخ نمود و چالش‌های فکری و نظری و سیاسی مهمی را در پی آورد. فردگرایی لیبرال، عدالت، اخلاق، وضع طبیعی، آزادی، رابطه فرد و نهاد و... در این دوره بسیار بحث‌انگیز شده و مورد بررسی‌های مجدد قرار گرفتند. لیبرالیسم به مثابه یک سنت فکری یا فلسفه سیاسی از این حیطه سخت مورد توجه قرار داشته است. چنانکه می‌دانیم آزادی و فرد دو اصل بنیادین در لیبرالیسم است و از همین جهت مورد توجه اندیشه‌های انتقادی است.

پژوهشگرانی که از این نظریه استفاده کرده‌اند، معمولاً درگیر یک چالش فکری و نظری بنیادین بوده و کوشیده‌اند با این بررسی به رفع و فهم آن بپردازند. یامائوکا در بررسی خود از لیبرالیسم به عنوان مفهوم چالش‌برانگیز^۱ یاد می‌کند و آن را زمینه پژوهیدن در چارچوب نظریه بازسازی انتقادی قرار می‌دهد. هدف او ترسیم اندیشه اخلاقی و سیاسی لاک به عنوان روایتی فلسفی از لیبرالیسم و تمرکز اصلی کار این پژوهشگر بر ایده‌های لاک در مورد فردیت یا خود است. نتیجه این پژوهش نشان می‌دهد که بازسازی نظریه لیبرال اخلاق و سیاست ارزش پژوهش انتقادی دارد و می‌تواند به اصلاح سیاست‌ها کمک کند. دو پرسشی که یامائوکا در این زمینه به مثابه ضرورت بررسی عنوان می‌کند در حقیقت در نظریه سیاسی اهمیت بالایی دارد: چرا [با وجود پژوهش‌های فراوان درباره لاک] نیاز به «بازگشت به» و «گفتگو با» تفکر او برای فهم لیبرالیسم اهمیت دارد؟ آیا پرداختن به لاک چونان یک لیبرال و آثارش که از حال و هوای زمانه ما بسیار فاصله گرفته، در حال حاضر موضوعیت دارد؟ (یامائوکا، ۱۹۹۶: ۹-۱۰)

پژوهشگرانی که از این نظریه استفاده می‌کنند، به این نتیجه رسیده‌اند که همواره دو جنبه مهم در آن خود را مطرح می‌سازد؛ یکی نگاه درونی که معمولاً از الزامات سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و تاریخی ناشی می‌شود و دوم نگاه بیرونی که به تاریخ فکری به مثابه میراث تاریخی موجود و متعین در بیرون پیوند دارد. تونفانگ (۲۰۱۶) بر این است که مارکس در نقد عقل روشنگری و مدرنیته با نظریه بازسازی انتقادی به نقد منطق سرمایه‌داری و شیوه تولید پرداخته است. در زمانه نظریه‌پردازی مارکس، نظام سرمایه‌داری در اوج استعمار قرار داشته و به بهره‌کشی از کارگران متهم بوده است. از سوی دیگر مارکس در اندیشه خود متأثر از فلسفه هگل و نگاه تاریخی وی، موضوع شیوه تولید را به عنوان امری در پیوند با تاریخ فکر نیز مد نظر داشته است.

بازسازی انتقادی می‌تواند ابعاد نهان و خاموش نظریه‌ها و اندیشه‌هایی را که در موضوع یا رشته علمی خاصی مرجعیت یافته‌اند، آشکار کند. این امر به نوبه خود حکایت از تحول مفاهیم یک نظریه در دوره جدید و متناسب با نیازهای جدید فکری و روش‌شناسی دارد. باوزر و مک کواید^۱ در پرتو نیازهای جدید علمی و رشته‌ای و با استفاده از بازسازی انتقادی به اندیشه‌های جان آستین نظریه‌پرداز معاصر و به نام علم حقوق پرداخته‌اند. فلسفه در بنیادهای علوم، حضور جدی دارد و به نوبه خود در علم حقوق نیز مفاهیم را به شکل مستقیم و غیرمستقیم از خود متأثر می‌سازد. آستین از اندیشمندان و صاحب‌نظران مشهور قرن بیستم است که حقوق را بر پایه علم جدید قرار داده است. مفاهیم و عناصری که وی در نظریه خویش مد نظر داشت، گاه کاملاً نهان و غیرقابل مشاهده‌اند، اما به شکل خاموش و مؤثر عمل کرده و اثرگذاری دارند. این وضعیت سبب شده که این مفاهیم امروزه و در پرتو روش‌شناسی‌های جدید از جمله نظریه بازسازی انتقادی آشکار شده و مورد پژوهش قرار گیرند تا چالش‌ها و ابهام‌هایی که در این علم ظهور کرده، تبیین و شفاف‌تر شوند. (باوزر و مک‌کواید، ۲۰۰۶: ۵۲)

در مجموع کارکردهای بازسازی انتقادی که استفاده از آن را مفید و موجه ساخته و در این مقاله نیز آزمون شده عبارت‌اند از واگشایی برخی تناقضات مهم با پیامدهای تعیین‌کننده در یک نظریه سیاسی اثرگذار و تاریخی که آن ناسازگاری‌ها در پرتو نیازها و توسعه نظری امروز

پدیدار شده است. امروزه پرسش‌ها و چالش‌هایی در سیاست معاصر مطرح و پدیدار می‌گردد که ما می‌توانیم از متون کلاسیک و نظریه‌های قدیم پاسخ‌هایی برای آن بیابیم. نظریه بازسازی انتقادی چارچوبی مفید برای استفاده از امکانات آن نظریه و البته با حفظ حدود و ثغور تفسیر و نقد آنها به دست می‌دهد.

د. انسان‌شناسی ناامن؛ کانون فلسفه سیاسی هابز

هابز از فیلسوفان سیاسی پیشگام در تاریخ انگلیس و مدرنیته محسوب می‌شود. (فین، ۲۰۰۶: ۱) جان رالز لویاتان را بزرگ‌ترین و یگانه اثر در تفکر سیاسی در زبان انگلیسی می‌داند. ماکیاوولی و هابز را دو تن از متفکران مؤسس فلسفه سیاسی مدرن دانسته‌اند. هابزشناسی در تاریخ فلسفه غرب، سنتی پیوسته به‌خصوص در انگلیس بوده و همه‌ساله پژوهش‌های جدیدی در چیستی و پیامدهای سیاسی و اجتماعی فلسفه وی به ثمر می‌نشیند. اشمیت و اشتراوس دو تن از شارحان نامدار اندیشه‌های هابز بر این باورند که وی متفکر کلیدی در حوزه فلسفه سیاسی تجدد است. (پروخونیک و اسلومپ، ۲۰۱۰: ۱۴۹)

آران گار^۱ بر این است که انسان‌شناسی فلسفی از همان آغاز یعنی در اندیشه افلاطون و به‌ویژه در اخلاق نیکوماخوس ارسطو با اخلاق و سیاست پیوند خورد. ارسطو به گونه‌ای انسان را تعریف کرد که ذاتاً و ضرورتاً با سیاست همراه شد. اساس بحث ارسطو بدین‌گونه بود که هدف ما به عنوان افراد یا در عرصه سیاست کسب خیر غایی است که آن نیز به نوبه خود منوط به انسان‌شناسی است. (گار، ۲۰۰۹: ۲۶۶) برای نخستین بار ارسطو بود که از انسان با نام حیوان سیاسی یاد کرد و تصریح نمود که اگر این موجود سامانی به نام حکومت نداشته باشد یا «فراانسان» است یا «فروانسان». (عباسی، ۲۰۱۲: ۴۸) بدین ترتیب انسان و سیاست ضرورتاً با هم‌اند. این سنت در فراگرد تاریخ فلسفه به روم، قرون وسطی و دوره مدرن رسید و در اندیشه‌های کانت، هگل و مارکس و... بازتاب یافت. هابز بیش از دیگران توانست انسان‌شناسی فلسفی و هسته اصلی اندیشه ارسطو را در فلسفه سیاسی خویش تداوم بخشد.

(گار، ۲۰۰۹: ۲۶۴) با این حال با رویکرد گسست میان قدیم و جدید که در بالا ذکر شد، هابز با پیروی از دکارت و به‌ویژه مکانیک وی دریافتی مادی و در شکل چرخ‌دنده از انسان ترسیم نمود و سپس آن را مبنای الگوی نظام سیاسی خود یعنی لویاتان قرار داد. از این جهت نوآوری وی به ترسیم رابطه‌ای جدید میان طبیعت و سیاست باز می‌گردد که از این حیث نقطه مقابل نگاه کلاسیک و سنت فکری قرون وسطی محسوب می‌شود. درست است که انسان‌شناسی فلسفی هابز و ارسطو در پیوند با سیاست و اخلاق همسانی دارند، اما از منظر نوع انسان‌شناسی وی که طبیعت‌گرایی به جای فضیلت‌گرایی در آن محوریت دارد، از اندیشه ارسطو فاصله می‌گیرد. به بیان فین این نوع دانش متفاوت هابز نسبت به قدیم است که مایه گسست انسان‌شناسی فلسفی او می‌شود؛ دانشی که از اندیشه مکانیکی و ماشینی دکارت ناشی می‌شود. (فین، ۲۰۰۶: ۱)

در جهان‌بینی‌های باستان و اندیشه‌های دینی، طبیعت منبع معرفت و درآمیخته با راز بود و به همین دلیل انسان برای آن قداست و احترام قائل بود. نوع رابطه انسان با طبیعت آرامش خاطر و امنیت می‌آورد؛ چون انسان در جهان طبیعت همچون نوزادی در گهواره بود. «همه جهان در چشم گذشتگان مکانی بود کوچک و متناهی و همین جهان متناهی خانه بشر بود. آدمی در مرکز این عالم قرار داشت و نشئه طبیعت خادم و مسخر منافع او بود». (برت، ۱۳۶۹: ۱۰) در جهان‌بینی اسلامی نیز سلسله‌مراتبی از عالم‌های مختلف ترسیم می‌شد که همه در نهایت به خداوند می‌رسید و انسان در این زنجیره با طبیعت انس و همدلی داشت و طبیعت منبع الهام‌بخش محسوب می‌شد. (نصر در: بکار، ۱۳۸۱: ۱۴) افزون بر رابطه آرامش‌بخش انسان و طبیعت از جنبه دیگر طبیعت زمینه موفقیت آدمی را فراهم می‌کرد. اشتراوس معتقد است که طبیعت یک معیار ثابت و خارج از تغییر و دگرگونی در اثر گذشت زمان بود که می‌توانست در طراحی نظام مدینه فاضله، قانون‌گذاری و تمدن و زندگی شهری ره‌آموز انسان باشد. حقوق اساسی و قوانین اساسی که مبنای مدینه فاضله یونانی‌اند ریشه در طبیعت دارند. (اشتراوس، ۱۳۷۵) این قوانین از کارکرد پیشینی و پسینی برخوردارند؛ یعنی معیار در قانون‌گذاری و سیاست‌گذاری در مدینه فاضله‌اند و داور در رسیدگی به کشمکش‌ها و منازعات که به طور طبیعی در زندگی جمعی حادث می‌شوند. این منازعات ریشه در معرفت و تفکر دارند و

راه‌حل آنها نیز در گفتگو در مدینه و بر اساس معیارهای الهام‌گرفته از طبیعت است. (اشتراوس، ۱۳۷۳: ۷۹)

اشتراوس فیلسوف آلمانی یکی از نخستین کسانی بود که ناامنی را در اندیشه هابز احساس کرد. او گویی به نوعی همان شرایط ناامن و ترسناک جنگی را در جامعه انگلستان قرن هفدهم میلادی در محیط و مختصات میان دو جنگ جهانی در اروپای قرن بیستم مشاهده کرد. به تعبیر بروئل، اشتراوس موقعیتی را در محیط کلی دریافت که مذهب به دست فلسفه ویران شده و در نزد مردمان فرهیخته اروپا اعتبار خود را ازدست داده بود، به همین دلیل خواستار بازگشت به طبیعت و مفهوم و ابعاد و کارکردهای آن شد (بروئل، ۲۰۱۱: ۹۲) و آن را در اندیشه فلسفی کلاسیک و مشخصاً فلسفه سیاسی افلاطون و ارسطو جستجو نمود.

ه. مفهوم وضع طبیعی و زمینه‌های ناامنی در آن

اساس ناامنی در منظومه فکری هابز در نگاه او به انسان و به بیان دیگر در ساختار انسان‌شناسی او دیده می‌شود. مفهوم مهم معطوف به گسست در نزد هابز وضع طبیعی^۱ است که بنیاد هستی‌شناختی و انسان‌شناختی خاص خود را دارد. پیش از هابز درک فلسفی از طبیعت می‌توانست نتایج آرام‌بخش و اطمینان‌آور برای زندگی فردی و جمعی آدمی داشته باشد. طبیعت در بسیاری از آموزه‌های دینی و مکاتب فلسفی شرق و غرب قابلیت داشت تا الگویی برای تمثیت زندگی و مناسبات اجتماعی بشر قرار بگیرد. در وضع طبیعی که به دوره پیشادولت^۲ هم معروف است، مردم دشمن‌خونی همدیگرند که وضع جنگ همه با هم را تولید می‌کند. هابز با نگاه مخالف به این وضع وارد کارزار فلسفی شده، به تئوریزه کردن فراروی از وضع طبیعی می‌پردازد تا به آستانه قرارداد یا میثاق مشترک برسد. این قرارداد فی‌نفسه شکننده است و برای پایدارماندن نیاز به سازمانی دارد که همان لویاتان است. (اودیستو، ۲۰۰۲: ۴۰۶)

1. state of nature
2. pre-state

انسان‌شناسی فلسفی تباری کهن داشته و در تاریخ فلسفه جنبه‌های مهم وجود و زندگی بررسی و تبیین شده‌اند. وقتی هابز مفهوم وضع طبیعی را مطرح ساخت، به طور معمول به جنبه‌های مختلف انسان توجه نمود. تبیین‌های او از وضع طبیعی در ذیل شرح و تفسیر این ابعاد زمینه‌ساز ناامنی گردید. شارحان انسان‌شناسی هابز به صورت بسیار جزئی و ریز به این ابعاد و با اهداف خاص خود پرداخته‌اند، ولی کمتر به نسبت آن با امنیت اشاره داشته‌اند. در اینجا به ابعاد اصلی مفهوم وضع طبیعی که ریشه‌ها و بسترهای ناامنی را در زندگی سیاسی برای بشر دامن می‌زند، می‌پردازیم. بر اساس پژوهش‌های انجام‌شده در اندیشه سیاسی هابز و با رویکردهای چندی مانند روان‌شناختی، جامعه‌شناسی، فلسفه و... می‌توان در مجموع سه زمینه و بعد ناامن‌کننده در خصوص مفهوم وضع طبیعی را برجسته و تبیین نمود تا بتوان امنیتی‌بودن فلسفه سیاسی هابز را تا حد کافی توضیح دهد. این ابعاد عبارتند از: غیراجتماعی‌بودن انسان، غیردینی‌بودن انسان، غیرطبیعی‌بودن وضع مدنی.

• **غیراجتماعی‌بودن انسان:** عبارت مشهور ارسطو که انسان حیوان سیاسی است، به سرشت اجتماعی آدمی دلالت می‌کند. همین گزاره مبنای طرح مدینه فاضله نیز دانسته می‌شود. فرد یک جزء از کل است و جزء همواره به سوی کل می‌گراید. (ارسطو، ۱۳۷۱: ۶) استدلال عقلانی ارسطو تأییدکننده مدنی‌الطبع‌بودن بشر است. کل در اینجا مدینه فاضله یا همان اجتماع سیاسی و جزء، فرد یا شهروند مدینه است. انسان مدنی‌الطبع تا زمان هابز کم‌وبیش محور فلسفه سیاسی بود و با هابز اجتماعی‌بودن ذاتی بشر از او سلب می‌گردد. مفهوم صیانت ذات در نفس خویش به اصالت فردی انسان و غیراجتماعی‌بودن او دلالت می‌کند. هابز در آغاز فصل یک لویاتان از حرکت و عکس‌العمل در موجودات زنده بر اساس حس می‌گوید «هیچ تصویری در ذهن آدمی نیست که در ابتدا کلاً یا بعضاً با اندام‌های حسی دریافت نشده باشد». (هابز، ۱۳۸۰: ۷۷) پیوتروسکی^۱ با اشاره به این سخن هابز معتقد است که اساس کار اندام حسی عکس‌العمل در برابر فشار است. ادراک حسی در حقیقت چیزی جز همان عکس‌العمل نیست که حرکت را در پی می‌آورد و هرگاه این را در نسبت

با انسان در نظر داشته باشیم، هابز به دو نوع حرکت اشاره دارد؛ درونی مانند میل و بیرونی مانند ترس. (پیوتروسکی، ۲۰۰۹: ۱۸۹-۱۹۰) عامل بیرونی حرکت در انسان و حیوان در اثر ترس به مقوله امنیت و بقا مرتبط می‌شود. این وضعیت به دنیای فردیت غیراجتماعی انسان اشاره می‌کند. هر فشار خارجی که بر انسان وارد شود، نوعی خطر محسوب می‌شود. اجتماع که مجموعه دیگر انسان‌هاست برای انسان در وضع طبیعی خطر و عامل ترس است. فردیت‌محوری افراطی انسان در وضع طبیعی زمینه‌های برخورد افراد را پدید می‌آورد. جامعه، اجتماع و انواع شکل‌های دیگر زندگی جمعی مانند امت دینی یا تعاون و همیاری‌های بشری اصالت ندارند. در وضع طبیعی انسان از حق طبیعی برخوردار است. گستره و چگونگی دستیابی به این حق زمینه‌ساز ناامنی می‌شود. حق طبیعی پایه حق اولیه حراست و حفاظت^۱ [خویش] و به‌طور منطقی حق دستیابی به ابزارهای احقاق این حق است. از سوی دیگر گستره حق طبیعی بسیار باز است و هر فرد شخصاً مرجع مشروع پیگیری این حق است. (زوک، ۲۰۰۶: ۶۳) در اینجا دو عامل ناامن‌کننده در وضع طبیعی برجسته است؛ یکی گستره بی‌حدومرز آن و دیگری مشروعیت فرد در تشخیص حق و اقدام به احقاق حق بدون حضور هیچ ناظر سومی که بی‌طرف باشد. اگر در وضع طبیعی اجتماع نیز حق و اصالت می‌داشت، جامعه می‌توانست ناظر بر انسان باشد.

• **غیردینی بودن انسان:** هابز فیلسوفی ملحد و نظام فلسفه‌اش مادی دانسته می‌شود. انسان مجموعه اندام‌ها و حرکات است و معنا و روحانیتی در پس پشت آنها نیست. اصطکاک و برخوردهای اندام‌ها و حس مادی آدمی زمینه تصورات ذهنی را ایجاد می‌کند و از سر جهل برای آنها منشأ ماورایی انگاشته می‌شود. همه سائقه‌ها و امیال و خواست‌ها در بشر به گونه دیالکتیکی و پیچیده حاصل فشارها و عکس‌العمل‌هاست: ترس در مقابل شجاعت، خوشی در برابر رنج، عشق و نفرت و... همگی حاصل حرکاتند و این حرکات‌ها به اندام‌ها و نقش حس بازمی‌گردد و هیچ منشأ خارجی ندارد. هابز بیان یکسانی در مورد این تقابل‌ها دارد. برای نمونه در مورد عشق و نفرت چنین می‌گوید: «آدمیان به چیزی که میل دارند، عشق

می‌ورزند و نسبت به چیزهایی که از آنها دوری می‌گزینند، نفرت دارند. بنابراین خواهش و عشق هر دو یک چیزاند... همچنین بیزاری را برای افاده فقدان و نفرت را برای افاده حضور موضوع آن به کار می‌بریم». (هابز، ۱۳۸۰: ۱۰۵) این در حالی است که در نظام اندیشه دینی انسان مجموعه‌ای از وظیفه و حق است. او در این دنیا و زندگی جمعی برای سعادت و خوشبختی وظایفی دارد و به تعبیر اشتراوس حقوق او هم در پرتو وظیفه معنا می‌یابد. هابز در تبیین حقوق طبیعی مدرن و با تأکید بر اندیشه و آموزه های ماکیاولی می‌گوید: «نظریه‌های قانون طبیعی در دوران پیشامدرن وظایف انسان را تعلیم می‌دادند و اگر هم اندک توجهی به حقوق وی داشتند، منظورشان حقوقی بود که اساساً از همان وظایف برگرفته شده بود...» [بر این مبنا] ما آشکارترین شکل بیان تحول اساسی از وظیفه را به حقوق طبیعی در هابز می‌بینیم». (اشتراوس، ۱۳۷۵: ۲۰۲) حقوق محوری و سلب وظیفه طبیعی از انسان زمینه ناامنی را فراهم می‌آورد زیرا آدمی بر این توجیه درصدد جستجوی حق و خواست خویش بر می‌آید و این در عمل تزاخم و تعارض با دیگران را در پی می‌آورد.

• **غیرطبیعی بودن وضع مدنی:** در اندیشه‌های سیاسی دینی و نیز فلسفه سیاسی کلاسیک در یونان و روم، سیاست و حکومت یک ضرورت طبیعی، فطری و درونی است. انسان در نظام مدینه افلاطون و ارسطو، بدون حضور در مدینه به سعادت و خوشبختی نمی‌رسد. ارسطو سخن مشهوری دارد که بیرون از مدینه، انسانی وجود ندارد، بلکه یا فرشته است یا دیو که به مدینه نیازی ندارد. در اندیشه‌های دینی نیز، ضرورت یک نظام سیاسی بر اساس فضیلت مطرح می‌شود. در مقابل، وضع مدنی هابز چیزی جز ضرورتی عقلانی و یک امکان برای تأسیس دولت نیست که گویی با فشار و تحمیل بر قلمرو وضع طبیعی اعمال و اجرا می‌گردد و به هیچ عنوان ریشه در ساختار وجودی بشر یا حتی در کیهان و هستی ندارد. حکومت یک شر لازم است تا خیر حقیقی. هابز در فصل دهم لویاتان که درباره دولت است ضرورت عقلانی وضع مدنی را با یک مقایسه ساده میان بدی وضعیت جنگ و خونریزی و نیکی وضع مدنی برای تأمین امنیت تأیید می‌کند. «با وجود قوانین طبیعی اگر قدرتی کافی تأسیس نشود تا امنیت ما را تأمین کند در آن صورت هرکس می‌تواند حقاً برای رعایت احتیاط در مقابل دیگران بر قدرت و مهارت خویش تکیه کند و چنین هم

خواهد کرد». (هابز، ۱۳۸۰: ۱۸۹) جوهره نظریه سیاسی هابز تنظیم دفاعیه استدلالی متضمن یک مقایسه ساده میان امنیت و ناامنی است تا در اثر این مقایسه اهمیت یگانه و ارزش امنیت به عنوان دستور کار سیاست برجسته شود. هابز کمی جلوتر این استدلال را تفصیل می‌دهد و شش دلیل بر برتری انسان بر حیوان که همگی توجیه‌کننده پذیرش ضرورت عقلی و منطقی وضع مدنی است، می‌آورد و سپس دولت را تعریف می‌کند.

۵. لویاتان و امنیتی‌شدن زندگی اجتماعی و سیاسی جدید

به راستی که تفکر فلسفی هابز در تأسیس دولت مدرن نقش به‌سزایی داشته است. تأسیس لویاتان برای هابز یک ضرورت عقلی و ناگزیر است و تاریخ و تجربه‌های دولت مدرن در جهان معاصر نیز این تشخیص فیلسوف را آزموده و تأیید کرده است. امروزه همه جوامع ناچار از داشتن شکلی از لویاتان‌اند. لویاتان در حقیقت نظریه سیاسی هابز است و پژوهشگران زیادی به تشریح و تفسیر آن پرداخته‌اند. از این روی وقتی به ابعاد و لایه‌های لویاتان می‌نگریم، متوجه می‌شویم که در همه آنها انسان غیراجتماعی، فردیت‌محور و شدیداً به دنبال خواسته‌ها و حقوق خویش در حال حرکت و جنبش حضور جدی دارد. انسان‌ها برای رسیدن به حقوق طبیعی توقف کند زیرا جهان بر ستیز و نزاع استوار شده و منابع آن برای رسیدن به حقوق طبیعی دچار کمبود و محکوم به اصل ندرت است. لویاتان، ساختار تأسیسی جدید از دولت در محیط نزاع‌ها و خواسته‌ها و درگیری‌هاست و فضیلت‌خواهی که متضمن توجه به دیگران و نیز وظیفه‌محور است در آن جایی ندارد.

انسان‌شناسی در منظومه فلسفی هابز از این روی اهمیت ویژه‌ای دارد که مبنا و بنیاد تأسیس حکومت قرار می‌گیرد. در بالا اشاره شد که اساس انسان‌شناسی هابز برخلاف اندیشه کلاسیک و دینی، حقوق‌محور است و نه وظیفه‌گرایی و طبیعی است که نوع الگوی عملی حکومت و سیاست نیز باید در نسبت با این انسان‌شناسی طراحی شود و لویاتان دقیقاً حقوق‌محور است. اشتراوس در این زمینه به درستی می‌گوید: «نقش دولت این نیست که حیات پرفضیلتی را در بشر ایجاد کند یا اسباب تعالی چنین حیاتی را در وی فراهم سازد، نقش

دولت پاسداری از حقوق طبیعی هریک از افراد جامعه است. تنها چیزی که حدود مرزی برای قدرت دولت تعیین می‌کند، همین حقوق طبیعی افراد است نه هیچ امر اخلاقی دیگر». (اشتراوس، ۱۳۷۵: ۲۰۲) این حقوق محوری دولت در سده‌های بعد در اندیشه و فلسفه سیاسی ابعاد خود را نشان داد و می‌توان رد آن را در لاک (حقوق مدنی)، در مونتسکیو (حق مالکیت) و... پیگیری کرد. لویاتان موجودی صناعی است که الگوی آن به لحاظ شکلی و محتوایی و غایات و نتایج، انسان است. هابز در مقدمه لویاتان آشکارا بر این امر تأکید می‌کند. انسان حقیقی در فلسفه هابز به انسان مصنوعی دگرذیسی یافته و لویاتان خلق می‌شود. این فرایند از طریق شبیه‌سازی میان انسان و حکومت انجام می‌شود. «آن لویاتان عظیمی که کشور یا دولت خوانده می‌شود به کمک فن صناعت ساخته شده است و صرفاً انسان مصنوعی است که از انسان طبیعی نیرومندتر است و برای حراست و دفاع از او ساخته شده است». (هابز، ۱۳۸۰: ۷۱) وضع طبیعی از آن روی ناامن است که تک‌تک افراد بشر از حیث طبیعی از نیروهای برابر برخوردارند. همین برابری مانع از پیروزی کسی بر کس دیگر می‌شود. پس ضرورت تأسیس وضع مدنی و برپایی نظام سیاسی و حکومت ریشه در نفی و کنارزدن آن برابری اولیه دارد. حکومت برتر از فرد فرد انسان‌ها قرار می‌گیرد و این برتری نام دیگر حاکمیت است که انسان‌ها بر اساس قرارداد و توافق خلق می‌کنند. در وضع طبیعی نه قانون است نه غلبه، نه سلطه و نه مالکیت. یک برابری هموار و طبیعی که جز ترس و خشونت نتیجه ای ندارد. (ترنتون، ۲۰۰۵: ۱) پرسش اینجاست که آیا تأسیس لویاتان و ایجاد یک مرجع برتر حاکمیتی حتی بر اساس توافق و قرارداد، ناامنی را در ذات خود مرتفع می‌کند؟

نتیجه‌گیری

امنیت همواره در سیاست تقدم و تعیین داشته و نظریه‌های امنیت و امنیت ملی بر مدار این نیاز و واقعیت دگرگون شده‌اند. در دوره مدرن جوامع ساختار و سازمان تازه‌ای از قدرت را به نام لویاتان (دولت مدرن) تجربه کردند که بنیادهای نظری و انسان‌شناختی آن بر مباحث ساختاری و قدرت تقدم دارد. این در حالی است که توجه بیش از حد به تهدیدشناسی و ساختارهای

نهادی در تأمین امنیت، سبب شده است تا جایگاه انسان در نظریه‌های سیاسی و نقش و مسئولیت‌های فردی وی در این خصوص فراموش گردد.

در مطالعات امنیتی جدید اندیشه‌های هابز به مثابه بنیان‌گذار لویاتان و دولت مدرن، به نقد گذاشته شده و ریشه‌های تاریخی و اجتماعی و الهیاتی آن واریسی شده است. این مقاله با استعانت از نظریه بازسازی انتقادی کوشید به دستگاه انسان‌شناسی هابز پرداخته و سازه نظری-راهبردی را که وی تحت عنوان وضع طبیعی ایجاد کرده است، از منظر امنیت در معنای جدید نقد کند. نتیجه حاصل از این پژوهش نشان می‌دهد که چگونه انسان‌شناسی هابز با دوری از فضیلت‌های انسانی که در فلسفه سیاسی کلاسیک و اندیشه‌های دینی رواج داشت، با جایگزینی قدرت و تمرکزبخشیدن به امنیت، عملاً زمینه‌های ناامنی را در درون خود می‌پرورد. انسان‌شناسی فلسفی مهمترین بخش هر نظریه سیاسی بنیادین محسوب می‌گردد. هابز با ایجاد انقطاع میان انسان و زمینه دینی، روحی، فرهنگی و تاریخی وی، نخست انسان جدیدی را تعریف نمود که ویژگی‌هایی مانند صیانت ذات، خواستن و لذت‌بردن و برحق‌بودن در کنار تصویری پرنزاع و خصومت‌آمیز از زمینه زندگی جمعی وی عملاً فضای مناسبات و روابط انسانی را از فضیلت و همزیستی به سمت درگیری و رویارویی انتقال داد. وضع طبیعی هابز در حقیقت طبیعت ساخته‌شده در انسان‌شناسی هابز است. در مرحله دوم هابز می‌کوشد بر مدار ترس و وحشت ایجادشده در انسان‌ها به واسطه نوع انسان جدید، زمینه‌های عقلانی تأسیس وضع مدنی را موجه و مستدل سازد. در این مرحله انسان در انسان‌شناسی هابز برای ایجاد نوعی پیمان (قرارداد اجتماعی) آماده می‌شود. این پیمان بر ترس انسان از هم‌نوع خویش استوار شده و می‌کوشد هر نوع تأمین و تضمین امنیت را از یک ساختار صناعی جدید حاصل از بلوغ و عقلانیت ابزاری و سودمند طلب کند. بدین نحو است که تأسیس لویاتان ابتدا بر انسان‌شناسی استوار شده و در مرحله بعد در محیط پرتنش و ناامن سیاست و روابط بین‌الملل ضرورت بیرونی پیدا می‌کند. نتیجه‌ای که از این بررسی انتقادی به دست می‌آید این است که ناامنی یک الزام درونی در انسان‌شناسی هابز است و امنیت یک ضرورت بیرونی. این ضرورت بیرونی وقتی می‌تواند تأمین گردد و تحقق یابد که به آن الزام درونی نیز توجه شود.

منابع

- اشتراوس، لئو (۱۳۷۳)، فلسفه سیاسی چیست؟ ترجمه فرهنگ رجایی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- اشتراوس، لئو (۱۳۷۵)، حقوق طبیعی و تاریخ، ترجمه باقر پرهام، تهران: انتشارات آگاه، چاپ دوم.
- برت، ادوین آرتور (۱۳۶۹)، مبادی مابعدالطبیعی علوم نوین، ترجمه عبدالکریم سروش، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- برلین، آیزایا (۱۳۸۰)، چهار مقاله درباره آزادی، ترجمه محمدعلی موحد، تهران: انتشارات خوارزمی، چاپ دوم.
- بکار، عثمان (۱۳۸۱)، طبقه‌بندی علوم از نظر حکمای اسلام؛ با مقدمه سیدحسین نصر، ترجمه جواد قاسمی، مشهد: بنیاد پژوهش‌های آستان قدس رضوی.
- سبزه‌ای، محمدتقی (۱۳۸۶)، جامعه مدنی به مثابه قرارداد اجتماعی: تحلیل مقایسه‌ای اندیشه‌های هابز، لاک و روسو، مجله پژوهش حقوق و سیاست، سال نهم، ش ۲۲، صص ۶۷-۹۸.
- شاکری، سیدرضا (۱۳۸۵)، قدرت به مثابه امنیت؛ بازخوانی نظریه سیاسی مدرن، فصلنامه مطالعات راهبردی، شماره ۳۴، صص ۷۵۷-۷۳۷.
- لعل‌علیزاده، فرزانه (۱۳۹۵)، بررسی و مقایسه رابطه آزادی و امنیت در اندیشه سیاسی توماس هابز و جان لاک، دو فصلنامه هستی و شناخت، ج ۳، ش ۲، صص ۸۵-۱۰۶.
- هابز، توماس (۱۳۸۰)، لویاتان، ترجمه حسین بشیریه، تهران: انتشارات نی.
- Arvan, Marcus (2014), Why Hobbes Cannot Limit the Leviathan: A Critical Commentary on Larry May's Limiting Leviathan, *Hobbes studies*, Volume 27 , Issue 2, pp 178-184.
- Abbasi, Hina Qanber (2012), anthropology; an intellectual tradition and contemporary relevance, *ABC Journal of advanced research*, volume 1. No 1, ISSN 2304-2621, pp. 47-59.
- Baía, Pedro(ed.) (2008), Ralph Stern, Berlin's "Critical Reconstruction" and the Politics of Memory and Identity, Berlin: Critical Reconstruction, Circo de Ideias press. See: <https://www.circodeideias.pt/en/>
- Bassett C, B.issett J (2003), Reading and critiquing research. *BrJ PerioperNriK* 13(4): 162-4
- Bird. Colin (1999), *The Myth of Liberal Individualism*, Cambridge University Press.
- Bowser Richard T. and J. Stanley McQuade (2006), Austin's Intentions: A Critical Reconstruction of His Concept of Legal Science, *Campbell Law Review*, Volume 29, Issue 1 Fall, pp 47-82.
- Bruell, Christopher (2011), the question of nature and the thought of Leo Strauss, *Klesis- revue philosophique*, 19.
- Finn, Stephen j.(2006) *Thomas Hobbes and the politics of natural philosophy*, Continuum press, New York.
- Gare, Arran (2009), philosophical anthropology, ethics and political philosophy in an age of impending catastrophe, *Cosmos and History: The Journal of Natural and Social Philosophy*, vol. 5, no. 2, pp 264-286.
- Garrett, Don (2010), "promising" ideas: Hobbes and contract in Spinoza's political philosophy, CUUK1157, Melamed, ISBN: 878 O 52188229 3, 20 July, p 9-19.

- May, Larry (2013), *Limiting Leviathan: Hobbes on Law and International Affairs*, Oxford university press.
- Oberto, Marrama (2016), *Language and Curiosity in Hobbes' Philosophical Anthropology*, *Science et Esprit*, 68(1), 71-81.
- Odysseos, Louiza (2002), *Dangerous Ontologies: The Ethos Of Survival Ethical*, theorizing in international relations, review of international studies, volume 28, issue 02, pp 403-418.
- Pannenberg, Wolfhart (2004), *anthropology in theological perspective*, translated by Matthew J.O'Connell, T&T Clark international, 3th edition.
- Piotrowski, Robert (2009), *physical anthropology of Thomas Hobbes*, *journal of studies in logic, grammar and rhetoric*, 15(28) pp. 189-197.
- Prokhovnik, Raia & Gabreilla Slomp (2010), Eds. *International political theory after Hobbes: analysis, interpretation and orientation*, Palgrave Macmillan.
- Sytynichenkov. L.A. and Usov, D.V (2020), *To the basics of Modern political anthropology: freedom and justice in the social contract theory of T. Hobbes*, *Anthropological Measurements of Philosophical Research*, NO 17, pp 76-87.
- Taiiaike Alfred (2011), "Wasáse: Indigenous Resurgences", in Jacob T. Levy & Iris M. Young (eds.) *Colonialism and Its Legacies*, Lexington books, Lanham, pp. 79-96
- Thornton, Helen (2005), *State of nature or Eden? Thomas Hobbes and his contemporaries on the natural conditions of human beings*, the University of Rochester press, USA.
- Yamaoka Ryuichi (1996), *Morality and Politics of a Modern Self*
A Critical Reconstruction of Lockean Liberalism, PH.D. Thesis, University of London.
- Zuckert, Catherine & Michael (2006), *the truth about Leo Strauss; political philosophy and American democracy*, the University of Chicago press, Chicago and London.